## فصل ٩: فى الوجود الرابطى

 فصل فى الوجود الرابطى، اطلاق الوجود الرابطى فى صناعاتهم یکون على معنیین أحد هما ما یقابل الوجود المحمولى و هو وجود الشیء فى نفسه المستعمل، فى مباحث المواد الثلاث و هو ما تقع رابطه فى الحملیات الایجابیه وراء النسبه الحکمیه الاتحادیه التى هى تکون فى جمله العقود و قد اختلفوا فى کونه غیر الوجود المحمولى بالنوع أم لا.

 یكى از مباحث وجود و تقسیم آن به تقسیم اوّلى، تقسیم وجود است به وجود فى نفسه و فى غیره كه این تقسیم، به تقسیم اوّلى وجود برمى‌گردد. در این تقسیم صحبت در این است كه وجود یا استقلال مفهومى و استقلال خارجى و عینى دارد و یا اینكه از نقطه نظر مفهوم استقلال ندارد، بلكه مفهوم آن در ارتباط با مفاهیم دیگر بدست مى‌آید. براى مثال فرض كنید كه در معانى حرفیه، اگر معناى حرفى در جمله‌اى واقع بشود، این معنا فى غیره ظهور پیدا مى‌كند. اما اگر خود این معناى حرفى بخواهد به تنهایى ظهور و بروز پیدا بكند، این امكان ندارد. وقتى كه ما مى‌گوئیم سرت من البصره الى الكوفه. دو معناى استقلالى و دو معناى فى نفسه در اینجا مدّ نظر است. معنى و مفهوم اول، مفهوم فعلى است كه در سرت نهفته است و مفهوم دوم مفهوم بصره است كه اسم ذات است. ارتباط بین این دو مفهوم فى نفسه، كه اولى فعل و دومى بصورت اسم ذات تجلّى پیدا كرده است همان ابتدائیت است. كه اگر ما بخواهیم نظر استقلالى بر این بكنیم، این مفهوم فى نفسه مى‌شود و مى‌تواند مبتدا واقع شود و موضوع براى قضیه حملیه قرار بگیرد. اگر ما بخواهیم لحاظ آلیت در این مفهوم داشته باشیم، همان معناى ربطى است كه بین سرت و بین بصره است. پس بنابراین ما مى‌توانیم از حرف و از معناى حرفى دو اعتبار انتزاع كنیم. انتزاع اوّل انتزاع ربطى است و انتزاع دوم انتزاع آلى است. به انتزاع اول ربط بین دو اسم و دو مفهوم فى نفسه برقرار مى‌شود. سرت من البصره. حركت از بصره و به اعتبار دوم، دیگر این ارتباط از بین مى‌رود. من باب مثال اگر این ابتدائیت را در بیاوریم و بجاى «سرت من البصره» بگذاریم «سرت ابتدائیت البصره» معنا خراب مى‌شود و در اینجا چیزى بدست نمى‌آید. لهذا اعتبار در این جا نقش مهمى دارد و ما همین مسأله را در موارد دیگر یا در فقه هم مى‌توانیم بكار ببریم. فرض كنید در آنجایى كه مى‌گویند محرم نظر به آینه براى او حرام است و خود را در آینه نباید ببیند، خب این كه داریم نظر به مرآت براى محرم حرام است؛ این نظر، نظر آلى است نه نظر استقلالى. این طور نیست كه محرم نتواند اصلًا آینه بخرد، و آینه خریدن براى محرم اشكال داشته باشد. حرمت نظر محرم در مرآت این است كه خود را در او ببیند، نه اینكه نظر به مرآت داشته باشد. اگر یك آینه در اینجا باشد و اصلًا محرم به این آینه نظر نكند، این اشكال ندارد. وقتى كه یك شخصى در حال احرام است و در كنار او هم یك آینه قرار دارد و او از آینه به یك سمت نگاه مى‌كند كه اصلًا آینه را نمى‌بیند، در این صورت اشكالى ندارد. در اینجا نظر به آینه نكرده، نظر او نظر آلى نیست، بلكه نظرش استقلال است. و همین طور اگر نگاه به آینه بكند و بخواهد ببیند كه آیا این آینه موج دارد یا ندارد، فرض كنید كه مى‌رود در یك مغازه‌اى و مى‌خواهد یك آینه بخرد. خب بر مى‌دارد و نگاه مى‌كند كه آیا این آینه اش موج دارد یا ندارد، این هم اشكال ندارد. باز این نظر، نظر استقلالى است. بله اگر نظر به آینه كند و بخواهد خودش را در آینه ببیند، این نظر مى‌شود نظر آلى. یعنى منظور از نظر و منظور در این رؤیت، رؤیت وجه اوست و دیدن وجه اوست و خود را در او دیدن است و در اینجا این اشكال دارد.

 پس بنابراین، این اعتبار و این حیثیت در مفاهیم باید مورد توجّه قرار بگیرد كه به چه حیثیتى و به چه اعتبارى، این معنى لحاظ شده است.

 و ما در روایات خیلى از این قبیل مى‌بینیم كه در یك مورد حكم به حلّیت در یك جا داده شده و در یك مورد حكم به حرمت داده شده است. فرض كنید از یك حیثیت خرید و فروش یك شیى‌ء حرام مى‌شود و از یك حیثیت دیگر خرید و فروش آن حلال مى‌شود و بطور كلى، مدار، مدار انتزاع و اعتبار است. اعتبارى كه در اینجا شده باید مورد نظر قرار بگیرد و مورد بحث قرار بگیرد كه چیست؟ در معناى حرفى، آن چه كه معناى حرفى را اثبات مى‌كند، لحاظ آلیت و رابطیت بین دو مفهوم فى نفسه است.

 من باب مثال مفهوم اول، مفهوم فعل و مفهوم دوم مفهوم بصره بوده و در اینجا این من كارى كه انجام مى‌دهد اینست كه بین سرت و بین بصره ارتباط بر قرار مى‌كند. همین، كار دیگرى انجام نمى‌دهد. ضربت بالخشبه، بائى كه در اینجا وجود دارد این بین ضرب و بین خشبه، سرت الى الكوفه الى كه در اینجا وجود دارد ربط برقرار مى‌كند بین سرت و بین كوفه ربط برقرار مى‌كند. كار دیگرى انجام نمى‌دهد. البته این جنبه ربطى بواسطه یك معنائیست كه در او نهفته است. واضع یك معنایى را در «إلى» لحاظ كرده كه آن معنى در «من» نیست. ولى آن معنایى را كه لحاظ كرده است آن معنى ظهور و بروز و افاده‌اش در ضمن غیر است و فى غیره هست كه در یكى ابتدائیت و در دیگرى انتهائیت است. در یكى ظرفیت و در یكى سببیت است. اینها معانى مندمج و باطنى است كه واضع اینها را درون این الفاظ و حروف؛ لحاظ كرده است، از این به مفهوم رابط تعبیر مى‌كنیم. مفهوم رابط عبارت است از یك مفهومى كه حقیقت تعین و تشخّصش به ربط بین دو مفهوم فى نفسه است، اما خودش فى حد نفسه استقلال ندارد، خودش فى حد نفسه مفهوم فى نفسه نخواهد بود. این مى‌شود مفهوم رابط.

 در بحث وجود، وقتى كه مى‌آیند وجود را تقسیم مى‌كنند «الوجود إمّا فى نفسه او فى غیره». كارى ما به اعیان خارجى نداریم. بعضى آمده‌اند این بحث را بحث اعیان خارجى، یعنى حقیقت وجود در خارج دانسته‌اند این حقیقت وجود یا حقیقت فى نفسه و آن تشخّص استقلالى وجود است. چه آن فى نفسه لنفسه هم باشد، مانند قیوم بالذات، چطور این كه صدر المتألّهین مى‌فرماید كه در وجود فى نفسه، لنفسه هم هست. هم وجود فى نفسه دارد، وجود استقلالى دارد یعنى براى فهمیدن معنا و مفهوم آن ما نیاز به شیء دیگرى نداریم وقتى كه نظر به این مفهوم مى‌كنیم، نظر به این طبیعت مى‌كنیم، یك مفهوم استقلالى از این نظر براى رائى و براى شخص عالم به این ماهیت و به این حقیقت روشن مى‌شود كه این مى‌شود مفهوم فى نفسه. حالا این حقیقت و این طبیعت فى نفسه یا براى خودش هم هست. یعنى استقلال ذاتى دارد قیوم به ذات است، قائم به ذات است، نه قائم بالغیر. بعبارت دیگر فاعلى در تحقق او دخالت ندارد. خود او قائم به ذات و به نفسه هست كه این فقط در وجود بارى تعالى و قیوم به ذات صادق است، یا اینكه نه، این حقیقت فى نفسه، یك قیومیت بالغیر دارد. قائم بالغیر است و غیر در او افاضه كرده است. افاضه وجود از ناحیه غیر است، اگر اینطور باشد مانند همه معالیلى كه هستند چه در ابداعیات و صور مجرده و چه در غیر ابداعیات كه عالم طبع باشد در تمام اینها جنبه معلولیت و تولى بالغیر و اتكاء بالغیر لحاظ مى‌شود. پس اینها وجود فى نفسه لغیره هستند. بحث بر سر وجود فى نفسه لنفسه نیست. تمام عالم خلق همه ممكنات، سواٌ كانت ابداعیات یا غیر ابداعیات، سواٌ كانت مجردات یا غیر مجردات است. حالا از وجود فى نفسه ما صرف نظر بكنیم، تقسیم دیگرى براى وجود هست، كه «الوجود إمّا فى نفسه او فى غیره». وجود اما فى نفسه هست یا فى غیره. اینجا مسائلى پیش مى‌آید یكى اینكه آیا منظور از این بحث، بحث اعیان خارج است یعنى همان طور كه ما اعیان خارج و حقایق خارج را تقسیم به فى نفسه لنفسه و لغیره مى‌كنیم، آیا ما اعیان خارج را به وجود فى نفسه و فى غیره تقسیم مى‌كنیم، یا اینكه بحث، بحث مفاهیم است؟ یعنى ما كارى به عین خارج و به آن حقیقت خارج نداریم. مفاهیم انتزاعى از وجود، بر دو دسته تقسیم مى‌شوند یك وجود فى نفسه داریم و آن هر وجودى است كه جنبه استقلال مفهومى دارد. یك وجود فى غیره داریم و آن هم مفهومى است كه تحقق او در ضمن تحقق وجودات استقلالى دیگر است. گرچه همان تحقّق فى غیره اگر اعتبار دیگرى بر او بشود خود او فى نفسه مى‌شود. اگر آن جنبه ابتدائیتى كه قائم و متدلّى به سرت و بصره است، آن جنبه ابتدائیت را ما بیرون بیاوریم و از جنبه ربطى بین سیر و بین بصره خارج بكنیم، ما مى‌توانیم مخبر عنه قرار بدهیم. ما مى‌توانیم مخبر به او را قرار بدهیم ما مى‌توانیم بگوئیم هذه الابتدائیه. ما مى‌توانیم بگوئیم الابتدائیه غیر الانتهائیه. این الابتدائیه غیر الانتهائیه در این جا مخبر عنه واقع شده است، مبتدا واقع شده است و مبتدا باید وجود فى نفسه داشته باشد. نمى‌تواند وجود فى غیره داشته باشد. بناءًا على هذا، به تعدّد اعتبارات، تعدّد مفاهیم استقلالى و غیر استقلالى و فى غیره انتزاع مى‌شود و بوجود مى‌آید. حالا درباره این وجود فى غیره، كه وجود رابطى هست رابطست، فرمایش صدر المتألّهین این است كه بر دو معنا اطلاق مى‌شود. یعنى آن اطلاق رابط و رابطى نه اینكه خود وجود.

## اطلاق لفظ رابطى به دو معناست

 بطور كلى اطلاق لفظ رابطى به دو معنا هست:

 معناى اول همین وجود رابط است كه از او تعبیر به رابطى هم مى‌آورند ولى در اصل بهتر این است كه به او اطلاق رابط بشود چون رابط یعنى فقط حیثیت، حیثیت ربط است. فقط تشخّص در تشخّص ربط است، تحقّق او به تحقّق ربط است. خودش فى نفسه استقلال ندارد. این یك معنى.

 معناى دیگر براى اطلاق رابطى، نعوت است كه به او به اوصاف در هلّیات مركبه ناعتى هم گفته مى‌شود. وقتى كه ما مى‌گوئیم «زیدٌ قائمٌ» یا «هذا الكتاب ابیضٌ» تمام اینها هلیات مركّبه و «كان» ناقصه است در اینجا ما یك وصفى را بر یك موصوفى حمل مى‌كنیم، ارتباط بین این وصف و بین موصوف را ما وجود رابط مى‌نامیم. خود این وصف اسمش وجود رابطى است. البته عرض كردم به اولى رابطى هم گفته مى‌شود.

 پس بنابراین رابطى به دو معنا گفته مى‌شود: یكى به حیثیت ربط بین وصف و موصوف این یك. دوم به خود وصف، وصفى كه قائم به موصوف است و به آن هم وجود رابطى گفته مى‌شود.

 بحث اول درباره وجود رابط است كه همان معانى حرفیه است، در این قضیه مرحوم صدر المتألّهین مى‌فرمایند كه منظور ما از وجود رابط غیر از نسبت هوهویت و نسبت حكمیه در قضایاست. وقتى كه ما مى‌گوئیم زیدٌ عالمٌ یك نسبت حكمیه بین عالم و بین زید وجود دارد كه این نسبت حكمیه در قضایاى حملّیه ایجابیه است و سلب نسبت حكمیه در قضایاى سلبیه موجود است. وقتى كه ما مى‌گوئیم زیدٌ عالمٌ یك زیدى وجود دارد كه موضوع است. عالمٌ هم در اینجا محمول است. یك ارتباطى بین عالم و بین زید وجود دارد كه به خاطر آن ارتباط ما عالم را براى زید اختیار كردیم. جاهل را اختیار نكردیم. آن ارتباط، ارتباط بین موضوع و محمول است. ربط بین موضوع و بین محمول است این ارتباط را ما اسمش را مى‌گذاریم وجود رابط مى‌نامیم. فعلًا به این كارى نداریم. یك نسبت دیگرى هم در اینجا وجود دارد كه آن نسبت عبارت است، یعنى نسبت بین موضوع و محمول. چون آن جنبه ربطى بین موضوع و محمول است كه حكم بر آن نسبت بار مى‌شود. وقتى كه من مى‌گویم زیدٌ عالمٌ این گفتن زیدٌ عالمٌ من مى‌آید به ارتباط بین عالم و بین زیدى كه اینجا آوردم مى‌خورد، یعنى عالم را متنجر كردم و حكّ كردم براى زید. عالم را محكم بر سر زید كوبیدم. این را مى‌گویند نسبت حكمیه. حكم در اینجا نسبت نیست، حكم را متكلّم ایجاد مى‌كند اما نسبت بین موضوع و محمول وجود دارد. و وقتى كه متكلّم گفت زیدٌ عالمٌ، ما كشف مى‌كنیم كه خود متكلّم به نسبت بین این دو اعتقاد و جزم دارد. وإلّا اگر كه من باب مثال ادات استفهام مى‌آورد و مى‌گفت هل زیدٌ عالمٌ؟ خب ما در اینجا نسبت حكمیه نداریم. فقط نسبت بین عالم و زید در اینجا وچو داشت. یعنى همین قدر بین عالم و بین زید یك نسبتى وجود دارد. اما ما نمى‌دانیم كه این نسبت جنبه حكمى دارد یا جنبه حكمى ندارد صرفاً جنبه تصورى دارد. یعنى ما در خود این نسبت هم قائل به تصوّر هستیم. تصوّر این نسبت براى ما محقّق شده است اما حكم نكردیم. یا فرض كنید كه این طور مى‌گویند: لا أدرى هل زیدٌ عالمٌ او لا. این كه مى‌گویم لا أدرى و بطور تشكیك این عبارت و این جمله را مى‌آورم در اینجا حكایت مى‌كند كه در اینجا حكمى در این قضیه نشده است. این حكم، بر سر نسبت اتّحادى و هوهویت بین عالم و بین زید رفته است.

 چون بین مبتدا و خبر، بین موضوع و محمول باید هوهویت باشد. حالا یا هوهویت مفهومى و یا هوهویت مصداقى باید باشد. این هوهویت ها تفاوت پیدا مى‌كند. در هر صورت بین محمول و بین موضوع باید هوهویت باشد یعنى این همان است.

 خب این نسبتى كه بین این دو هست كه آن نسبت هوهویت است، در اینجا حكمبر سر او رفته است. یعنى این عالمیت براى زید ثابت است. یعنى این نسبت بین این دو، ارتباط بین این دو.

 مرحوم صدر المتألّهین در اینجا عبارتى دارند كه دیگران هم در همین مطلب در حواشى نظر دارند، و آن این است كه نسبت این وجود رابطى غیر از آن نسبت هوهویت بین موضوع و محمول است كه در هر جمله‌اى باید باشد. آن نسبت در جملات بسیط ما هست وقتى كه مى‌گوئیم «زیدٌ موجود»، این «زیدٌ موجودٌ» بین زید و بین موجود یك نسبت است. گرچه قضیه ما قضیه هلیه بسیطه است و اگر چه در اینجا كان «تامّه» است، یعنى ما در اینجا وصفى را كه بر زید حمل كردیم، نداریم نفس وجود را براى زید كه ماهیت است ما حمل كردیم. در هلیت بسیطه خود نفس وجود مى‌آید بر موضوع حمل مى‌شود. ولى در زیدٌ عالمٌ كه مى‌گوئیم، وجود زید را مفروق عنه مى‌گیریم نه آن ارتباط بین موضوع و محمول؛ ارتباط بین موضوع و محمول در هلیات بسیطه هم هست، در «زیدٌ موجودٌ» هم هست، در حالتى كه كسى قائل نشده است بر اینكه در هلیات بسیطه آیا ما مى‌توانیم قائل به وجود رابط بشویم یا نمى‌توانیم بشویم؟، البته قائل شده‌اند نه اینكه قائل نشوند و البته قولشان هم خالى از وجه نیست. در هلیات بسیطه بین موضوع و بین محمول فرقى نیست، الّا در تحقّق. موضوع بدون محمول، آنچه كه بر او حاكم است امكان ذاتى است. موضوع با محمول وجوب وجود و ضرورت وجود براى او هست. پس هیچ وصفى را ما در اینجا براى این موضوع بار نمى‌كنیم الّا نفس وجود خود زید و این نسبت در همه قضایا هست. هم در قضایاى مركّبه هست كه «زیدٌ عالمٌ» بگوئیم كه در اینجا از وجود زید فراغت پیدا كردیم و از وجود عالم نیز فراغت پیدا كردیم. چون ما به خود عالم هم مى‌توانیم بگوئیم كه «العالم موجودٌ». حالا كارى به زید نداریم، چطور است كه مى‌گوئیم البیاض موجود. وقتى كه من به این كتاب نگاه مى‌كنم، و نگاه مى‌كنم و یك سفیدى را مى‌بینم، مى‌توانم بگویم الآن در این اطاق «البیاضٌ موجودٌ» حالا این بیاض روى چه حمل شده است؟ من دیگر به او كارى ندارم. ممكن است این بیاض به كتاب حمل شده باشد، ممكن است این بیاض به این صفحه‌اى كه در اینجاست حمل پس الآن عروض بیاض بر موضوع مورد نظر ما نیست، نفس وجود بیاض است و نفس وجود بیاض كه مفهوم استقلالى است گر چه در خارج وجودش لغیره است و عین وجود معروض است، به این كار نداریم. ولى تصور بیاض فى حد نفسه براى ما قابل تصور است كه ما تصور بیاض را داشته باشیم. پس بنابراین مى‌توانیم بگوئیم اوّل: الكتابٌ موجودٌ. دوم: البیاضٌ موجودٌ. منتهى ارتباط بین كتاب و بین بیاض احتیاج به یك جمله و یك ربط دارد. اینجاست كه ما مى‌آئیم یك قضیه هلیه مركبه درست مى‌كنیم مى‌گوئید «مكان الكتاب ابیض»، «كان القرطاس ابیض». كان الورق ابیض. در اینجا این كان ناقصه مى‌آید بین دو وجود فى نفسه كه یكى وجود ورق و كتاب هست و یكى وجود بیاض هست، ارتباط برقرار مى‌كند. این ارتباطى كه برقرار شده است این یك نسبتى بین موضوع و محمول است، كه نسبت همه موضوعات است و بین هر موضوع و هر محمولى باید نسبت باشد. ولى چیز دیگرى كه در اینجا هست و آن این كه در اینجا ما یك چیز دیگرى داریم و آن یك وجود فى نفسه این وجود فى نفسه را بر یك وجود فى نفسه دیگر حمل مى‌كنیم. این را وجود رابط مى‌نامیم. وجود رابط كارى كه انجام مى‌دهد این است كه بین دو وجود فى نفسه ارتباط برقرار مى‌كند. اما در قضیه هلیه بسیطه، موضوع و محمول سر جایش هست و نسبت هم هست، وقتى كه من مى‌گویم «زیدٌ موجودٌ» این زید كه الآن موجود نیست جداى آن محمول. آن محمول هم كه موجود نیست جداى زید. اگر این زید بخواهد موجود بشود باید وجودى بر او عارض بشود و اگر وجودى بخواهد تعین پیدا بكند باید این تعین در ضمن زید باشد. پس هر دوى اینها به همدیگر احتیاج دارند. درست شد منتهى یكى احتیاج ذاتى دارد، یكى احتیاج تشخّص و تعین دارد. این ماهیت بدون وجود عدم است و وجود بدون ماهیت اطلاق است و بسیط. ولى نسبت بین این دو، وجود دارد. این نسبت هست. این نسبت مورد نظر نیست. پس این وجود رابط به یك وجود خارجى مى‌خورد از اینجا ما مى‌خواهیم با افرادى كه قائلند به این كه، این وجود، وجود مفهومیست وارد اشكال بشویم. تا اینجا روشن شد كه ما وجود را ربط بین نعت و بین منعوت، بین وصف و بین موصوف بگیریم، اگر وجود رابط این است، بنابراین، این با قضیه هلیت بسیطه جور در نمى‌آید. بنابر فرمایش ایشان ارتباط بین موضوع و محمول وجود رابط نیست. ارتباط بین موضوع و محمول یك نسبت است. نسبت حكمیه است كه بین موضوع و بین محمول ارتباط برقرار مى‌شود. حالا یا آن نسبت، نسبت حكمیه در قضایاى بسیطه است یا نسبت غیر حكمیه در قضایاى غیر بطّیه است. «هل كان زیدٌ موجوداً»، این قضایاى غیر بطیه مى‌شود. هل كان زیدٌ عالماً. قضایاى غیر بطّیه شك در یك قضیه ما را از نسبت حكمیه باز مى‌دارد و منع مى‌كند. پس اگر ما بخواهیم در نسبت بین موضوع و محمول حكم بكنیم لاجرم این نسبت چه در قضایاى بطّیه یا غیر بطّیه وجود داشته باشد. باید بین محمول و بین موضوع، ما یك ربطى در هر صورت برقرار بكنیم. بدون ربط زید را نمى‌شود اینجا بگذاریم، عالم را هم یك فرسخ آن طرف‌تر بگذاریم. زید را باید اینجا بگذاریم، عالم را هم باید در كنارش قرار بدهیم. حالا كه عالم را در كنار زید قرار دادیم دو حالت است، یا با شك نسبت به این قضیه نگاه مى‌كنیم یا با یقین نگاه مى‌كنیم. اگر با شك نگاه كنیم حكمى در اینجا نشده است، اگر با یقین نگاه بكنیم ما در اینجا حكم كرده‌ایم. بنابراین در هر قضیه حملّیه‌اى، ما ناچار از برقرارى نسبت بین محمول و موضوع خواهیم بود و چاره‌اى در آنجا نیست. آن وقت صحبت در این است كه وجود رابط در اینجا چه نقشى دارد؟ حالا این قضیه حملیه، ما سواى اینكه مركبه باشد مثل زیدٌ عالمٌ، یا اینكه این قضیه حملیه ما بسیطه باشد مثل زیدٌ موجودٌ. در اینكه نسبتى بین موضوع و بین محمول هست، از این نقطه نظر بین این دو فرقى نیست. تا این جا مسأله تمام شد.

 فرمایش صدر المتألّهین و دیگران این است كه این وجود رابط غیر از این است یعنى وجود رابط عبارت است از یك مفهومى كه ا اصلًا در قضیه هلیت بسیطه نمى‌آید، یعنى در زیدٌ موجودٌ نمى‌آید. چون ما در آنجا وجود فى نفسه‌اى نداریم تا بخواهیم بر وجود فى نفسه ی دیگر حمل كنیم. ما در آنجا یك وجود بیشتر نداریم كه آن وجود زید است. در هلیت مركّبه است كه ما دو وجود داریم. یك وجود عالم داریم یك وجود زید داریم، این عالم را مى‌خواهیم بر این حمل كنیم. اینجاست كه در اینجا وجود رابط معنى پیدا مى‌كند، یعنى ربط بین دو وجود مى‌خواهد بدهد، این مسأله، ما را به این نكته مى‌رساند كه وجود رابط در دایره مفاهیم است نه در دایره اعیان خارج. یعنى در دایره اعیان خارج، ما وجود رابط نداریم بخاطر اینكه وجود خارجى در آنجا، یك وجود است كه خود بیاض است كه خودمان داریم مى‌بینیم و این بیاض وجودش هم فى غیره است، یعنى وجودش در ضمن غیر است كه گرچه فى نفسه است اما از نقطه نظر تحقّق خارجى این وجودش وجود فى الورق است و فى القرطاس است. بله از نقطه نظر انتزاع عقلى، عقل مى‌آید یك وجود بیاض را در اینجا انتزاع مى‌كند و این وجود بیاض را از خود ورق سلب مى‌كند و براى ورق یك وجودى قرار مى‌دهد و براى بیاض وجود دیگرى قرار مى‌دهد. این انتزاع عقلى است. اما از نقطه نظر خارجى ما یك وجود داریم. اگر هم دو وجود باشد و ما آنرا انضمامى هم بدانیم بنابر رأى بسیارى از حكما این وجود، منضم به این است، شئ ثالثى ما در اینجا نداریم كه یك بیاض باشد، و بین ورق باشد، یكى هم بیاض و بین ورق یك چیزى دراین وسط پنهان شده باشد، ما نداریم. ما یا بیاض داریم یا ورق داریم یا این بیاض منضمه به این ورق را در اینجا داریم. پس بنابر این وجود رابط در اینجا نمى‌تواند یك وجود خارجى باشد كه آن وجود خارجى بیاید وصف را بر این موضوع حمل كند. بلكه اگر بخواهد باشد باید این وجود هم اعتبارى باشد و بعداً هم مى‌آئیم عرض مى‌كنیم و مى گوئیم كه اصلًا ما نمى‌توانیم این را وجود خارجى بدانیم. باید ما حتماً این را داخل در مقولات و داخل در مفاهیم قرار بدهیم. بناءًا على هذا اینجا خلط پیش مى‌آید و آن این است كه در خارج وجود رابط نداریم. یا شما ممكن است بگوئید كه اعراض هم وجود خارجى دارند در حالیكه اینها رابط هستند. یعنى وجودشان فى غیره یا عند الغیر هست مانند صور ذهنیه كه اینها قائم به نفس هستند. اگر شما اعراض را وجود فى نفسه فى غیره مى‌دانید در این جا چگونه وجود رابط را وجود فى غیره مى‌دانید؟ یعنى چگونه در اینجا رابط مى‌آید بین این دو وجود ربط برقرار مى‌كند، و بعبارت دیگر آنچه را كه ما از اعیان خارجى مشاهده مى‌كنیم غیر از خود وجود چیز دیگرى نداریم یعنى آن چه در خارج مى‌بینیم، یا موصوف را ما در آنجا مشاهده مى‌كنیم. یا وصف متدلّى به موصوف را و متّكى به موصوف را ما در آنجا مشاهده مى‌كنیم. چیز دیگرى در اعیان خارجى وجود داشته باشد كه اسم او را وجود رابط بگذاریم ما یك چنین چیزى نداریم.

 مى‌آئیم داخل در مباحث مفاهیم. در قضیه ما در اینجا یك نسبت بین موضوع به محمول داریم. آن نسبت بین موضوع و محمول یا نسبت حكمیه است یا غیر حكمیه. خب بین قضایاى بسیطه بین قضایاى مركّبه اینجا چه فرقى پیدا كرد؟ شما، هم در قضایاى بسیطه بین موضوع و محمول قائل به نسبت هستید هم در قضایاى مركّبه. یعنى در قضایاى بسیطه مى‌گوئید بین زیدٌ و موجودٌ نسبت است و نسبت هم یكى از مواد ثلاث است این موجود براى زید یا ممتنع است یا ممكن است یا ضرورت دارد مى‌گویید عالم براى زید یا ضرورت دارد یا ممكن است یا ممتنع. پس در اینجا چه نسبت دیگرى مى‌توانید شما به ما نشان بدهید كه آن نسبت را ما وجود رابط بنامیم؟ آن نسبت را ما بنامیم؟ اصلًا دیگر نسبتى وجود ندارد. موضوع داریم و محمول داریم و نسبت بین این دو داریم و حكم به این نسبت یا عدم حكم به این نسبت و تشكیك در این حكم. و الّا در خود نسبت كه تشكیك نیست وقتى كه ما مى‌گوییم هل زیدٌ عالمٌ ما در نسبت بین زید و عالم كه تشكیك نمى‌كنیم. چون خود ما عالم را آوردیم و در عالمى را كه ما آوردیم كه نمى‌توانیم خودمان هم تشكیك كنیم. این عالمى كه در اینجا آوردیم آیا واقعاً آوردیم یا نیاوردیم!؟ خب دیگر نمى‌توانیم. بله در حكم این نسبت ما تشكیك مى‌كنیم كه آیا نسبت بین عالم و زید آیا محكوم و متنجّز است یا اینكه مشكوك است؟ ما در این تشكیك مى‌كنیم و از اینجا این اختلاف بین این مسلك پیدا مى‌شود كه آیا در قضایاى بدیهیه نسبت حكمیه وجود دارد یا ندارد كه بعد به این بحث خواهیم پرداخت.

 بنابر این شما حتى در قضایاى حملیه مركّبه حتى كه مرحوم آخوند قائل به این هستند كه در این وجود رابط است نه در قضایاى بسیطه مثل زید موجود. شما غیر از ارتباط و نسبت بین محمول و موضوع، یك نسبت دیگرى را كه اسمش را وجود رابط بگذارید به ما نشان بدهید.

 ما باید ببینیم كه از این موجودٌ و از این زیدٌ چه اعتبارى مى‌كنیم. براى ما زید یك وجود فى نفسه دارد. البته وجود فى نفسه جداى از موجودٌ نیست كه بگوئیم وجود وجود فى نفسه. این مفهومش مفهوم استقلالى است. هر چیزى كه داراى مفهوم استقلالى شد اعتباراً به او وجود فى نفسه مى‌گویند. ولو اینكه معلول باشد كه حالا فرمایش صدر المتألّهین در اینجا مى‌آید. خود موجودٌ هم یك مفهوم فى نفسه براى ما مى‌آورد. صحبت در این است در هلیه بسیطه، نفس وجود موضوع را ثابت مى‌كنیم، گر چه خود آن موضوع وجود فى نفسه داشته باشد و محمول هم وجود فى نفسه داشته باشد. اشكال ندارد كه همان وجود محمول نفس وجود موضوع است ولى در هلیه مركّبه، ما نفس وجود موضوع را ثابت نمى‌كنیم ما وصفى را كه وجود فى نفسه دارد، آن را داریم ثابت مى‌كنیم و این با هلیه بسیطه متمایز است.

 ما در هلیه بسیطه نفس وجود زید را مى‌خواهیم اثبات كنیم.

 شما هر اعتبارى كه مى‌كنید، در بحث تقدم وجود بر ماهیت، در آنجا هم بحث شد. شما هر ماهیتى كه اعتبار مى‌كنید و حمل وجود بر آن مى‌كنید، این وجود ماهیت را در ذهنتان خواهید آورد، چه بخواهید و چه نخواهید. چون نظر به ماهیت نظر به خارج است. یعنى وقتى كه شما مى‌گوئید زیدٌ موجودٌ یعنى زید در خارج را دارید لحاظ مى‌كنید. این زیدى كه در خارج وجود دارد ما وجود را بر آن بار كردیم. منتهى چون ما نمى‌توانیم با صرف اطلاق زید وجود را بار كنیم، مجبوریم یك محمول بیاوریم. ولى در مورد زید عالم این طور نیست ما مى‌توانیم زید را بگوئیم اصلًا عالم را نیاوریم قادر را نیاوریم، كاتب را نیاوریم، شاعر را نیاوریم هیچ چیز نیاوریم. فقط زید را مى‌گوئیم و خود وجود زید را در اینجا بگوئیم. مى‌گوئیم زید. طرف مخاطب وقتى كه مى‌گوئیم زید، زید را مى‌فهمد. منتظر است بر اینكه ما بگوئیم چه وصفى را بر او بار مى‌كنیم. همین كه میگ‌وئیم زید، وجود زید در نظر مخاطب مى‌آید. حالا این مى‌ماند در اینكه این زیدى كه ما داریم اطلاق مى‌كنیم مى‌خواهیم چه گلى به سرش بگذاریم. یك وقتى همان وجود را به سرش مى‌گذاریم و چیزى اضافه نیست این مى‌شود هلیه بسیطه. یعنى همان زیدى كه الآن وجودش را فهمید. آیا شما وقتى كه به یك فردى مى‌گوئید زیدٌ ولى هنوز خبر را نمى‌آورید، هنوز محمول را نمى‌آورید، آیا او شاعرٌ مى‌فهمد، كاتبٌ مى‌فهمد، رازقٌ مى‌فهمد. چه مى‌فهمد؟ هیچ چیز نمى‌فهمد، فقط مى‌گوید زید. فرض كنید كه مى‌گوئید شیر، وقتى كه مى‌گوئید شیر، مخاطب از این مسئله چه مى‌فهمد؟ مى‌گوید شیر، منتظر است كه ببینید كه این شیر چیست؟ یك وقت مى‌گوید شیر را خوردم، این مى‌شود همین شیر خوردنى یك وقت مى‌گوید شیر مرا خورد، این مى‌شود شیر باغ وحش. یا اینكه مى‌گوئید شیر منظور این باشد كه شیر را بستم. اینكه مى‌گوئید شیر را بستم، این منظور شیر دستشوئى است. خوب، با گفتن شیر، مخاطب یك وجودى در ذهن او خواهد آمد. منتهى نحوه اتصاف این وجود براى اوچگونه است؟ آیا این وجود متصف به خودش است یا این وجود متصف به یك صفت است؟ این در اینجا براى او مورد سؤال است. منتظر است تا شما محمول را بگوئید. پس در وهله اول نفس وجود موضوع بر موضوع ثابت مى‌شود درسپس ما در هلیه بسیطه شق القمر نكردیم، كار اضافه نكردیم، وقتى كه مى‌گوئیم زیدٌ، این وجود بر این زید بار شد. چه بخواهیم و چه نخواهیم، این بار شد.

 وجود ذهنى به لحاظ حكایت از وجود خارجى است. من در باب تصورات كه نیستم وقتى كه شما مى‌گوئید زیدٌ، این وجود براى زید ثابت شد. یعنى این زید منظور وجود اوست البته بعد ممكن است كه شما بگوئید زیدٌ ممكن الوجود. این در اینجا تصحیح تخیل او را بكند، اما وقتى كه شما مى‌گوئید زیدٌ، بالاخره مخاطب وجود خارجى را در اینجا مى‌آید بار مى‌كند، وجود ذهنى كه شما در ذهنتان آوردید را كه بار نمى‌كنید پس در قضیه هلیه بسیطه محمول كارى را انجام نمى‌دهد. فقط مى‌آید همان وجودى را كه بر زید بار شده، همان وجود را مى‌آید تثبیت مى‌كند. نه اینكه بیاید زید را در عالم ابهام نگهدارد و بعد بیاید این وجود بر او عارض بشود، نه، اصلًا معناى هلیه بسیطه این است. اصلًا هلیه بسیطه معنایش این است كه فقط موضوع در اینجا مورد لحاظ است نه محمول.

 در اینكه موضوع و محمول در ذهن، هر دو، لحاظ فى نفسه مى‌شود شكى نیست. ولى صحبت در این است كه امرى خارج از خود وجود بار نمى‌كند. بطور كلّى در هلیه بسیطه اصلًا نفس الوجود ثابت است. اصلًا نفس الوجود. اثبات نفس الوجود. اثبات خود وجود. البیاض موجود. اصلًا ما به جنبه وصفى كارى نداریم. در البیاض موجودٌ شما كارى ندارید كه این بیاض عارض بر چه شده است؟ عارض بر فرش شده یا عارض بر قرطاس شده یا عارض بر دیوار شده است. خود نفس الوجود در هلیه بسیطه مورد لحاظ است. البیاض موجودٌ، السواد موجودٌ یا اینكه بگوئیم الكتاب موجودٌ. و البته خود كتاب وجود فى نفسه دارد. خود بیاض وجود فى نفسه دارد اینها همه وجود فى نفسه دارند. ولى در هلیه بسیطه ما بحث از فى نفسه و غیر نفسه نداریم. اثبات نفس الوجود است. همین والسلام. نفس الوجود را در اینجا اثبات مى‌كنیم ولى در قضیه هلیت مركبه ما وصف را مى‌خواهیم عارض بكنیم. اصلًا اشكال در اینجا پیدا مى‌شود. در قضیه هلیه مركبه و كان ناقصه ما داریم یك وصفى را بر یك ذاتى بار مى‌كنیم این تفاوت پیدا مى‌كند تا اینكه ما خود نفس الوجود را بر خود موضوع ثابت بكنیم. این دو تاست. بنابراین ماحصل كلام این است كه ما در قضایا، چه قضایاى بسیطه و چه قضایاى مركّبه غیر از نسبت بین موضوع و محمول چیز دیگرى نداریم تا شما اسمش را وجود رابط بگذارید. پس اینكه الآن در اینجا شما مى‌آئید و مى‌گوئید كه وجود رابط اختصاص دارد به قضایاى مركّبه، نسبتى است در قضایاى مركّبه كه آن نسبت در قضایاى بسیطه نیست. ما مى‌گوئیم در قضایاى مركبه و بسیطه یك نسبت بیشتر نداریم. هیچ فرق نمى‌كند بگوئیم زیدٌ موجودٌ، نسبت بین موجود و بین زید برقرار مى‌كنیم. یا اینكه بگوئیم زیدٌ عالم نسبت بین عالم و زید برقرار مى‌كنیم. در اینجا چه نسبتى دیگرى باقى است هست تا اسم او را شما وجود رابط بگذارید. این اشكال است راجع به آن، تأمل كنید. انشاءالله تا ببینیم براى این جوابى داریم یا نه.